



راد مردی و جانبداری از حق نتیجه گیری از داستانهای شاهنامه فردوسی (۷)

د - در پادشاهی کی خسرو :

۱ - چون افراسیاب در چندین رزم سپاه توران را در برابر ایرانیان ضعیف دید، خاقان چین و « کاموس کشانی » را پیاری خواست . سپاه آنان نیز شکست خورد و خاقان و کاموس و « اشکبوس » بدست رستم کشته شدند و برای چندمین بار افراسیاب از میدان رستم بگریخت :

درفش بماندند^۱ و او خود برفت سوی چین و ما چین خرامید تفت
۲ - در داستان بیژن و منیژه چون بیژن گرفتار آمد او را به نزد افراسیاب بردند . افراسیاب دستور داد که دژخیم او را بکشد لیکن بهایمردی پیران از کشتن بیژن در گذشتند و او را بچاهی زندانی کردند :

نگونش بچاه اندر انداختند سر چاه را سنگ بر ساختند
سرانجام بیژن بدست رستم از آن چاه رهایی یافت . اما رستم پس از نجات بیژن به کاخ و ایوان افراسیاب شبیخون برد و افراسیاب از بیم جان بگریخت :
خود و سرکشان سوی توران شتافت کز ایرانیان کام کینه نیافت^۲
ولی افراسیاب هنوز از کینه توزی دست برنداشته بود :

* آقای دکتر محمود شفیمی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴ از پژوهندگان دانشمند ماس.

دل‌شاه ترکان چنان کم شنود^۲ همیشه برنج از پی آزبود
۳ - سپس جنگ « یازده رخ »^۲ پیش آمد که در این رزم پیران ویسه و گروی زره
و بسیاری از سران توران کشته شدند و تورانیان از کیخسرو زینهار خواستند . کیخسرو
بدیشان گفت :

همه یکسره در پناه منید اگر چند بد خواه گاه منید
۴ - پس از آن افراسیاب بخونخواهی پیران لشکر بایران آورد و کیخسرو در برابر
او لشکر آراست . در این جنگ « شیده » پسر افراسیاب و خال کیخسرو بدست شاه کشته
شد و کیخسرو با حالی اندوهبار فرمان دخمه کردن او را میدهد و می گوید :

به «رهام» گفت این بد ناهمال دلیر و سبکسر مرا بود خال
در این جنگ هم افراسیاب شبانگاه از میدان جنگ فرار کرد:

شب تیره با لشکر افراسیاب گذر کرد از «آموی» و بگذشت از آب
۵ - دیگر بار افراسیاب از فغفور چین یاری خواست و در « گنگ دژ » بجنگ
کیخسرو آمد ولی باز هم شکست خورد و شبانه از راهی که در زیر کاخ بود روگریز
نهاد . کیخسرو به کاخ افراسیاب آمد و همه بستگان او را زینهار داد :

همی داد زینهار و بنواختشان بزودی همه کارها ساختشان
۶ - افراسیاب از آن پس سالیانی دراز متواری بود تا در غاری جای گزید و بدست
« هوم » از نژاد فریدون گرفتار شد و با اینکه يك بار از کمند هوم بگریخت بار دوم بجنگ
او افتاد و بدست کیخسرو بکین سیاوش کشته شد :

تهی ماند از او تخت شاهنشهی سر آمد همه روزگار بهی
کیخسرو گرسیوز را برای کشتن بدژخیم سپرد و دژخیم :
میان سپهد بدونیم کرد سپه را همه دل پراز بیم کرد
بدین گونه خود کامگی و کینه توزی و تجاوز افراسیاب پایان یافت .

۱۱ - نمونه‌ای از دلاوری زنان :
رتال جامع علوم انسانی

الف - گرد آفرید :

هنگامی که سهراب از توران آهنگ ایران کرد در مرز ایران به « دژمپید » رسید
که نگهبان آن دژ و مرزدار « هجیر » بود . هجیر که مردی دلیر بود بمقابله با سهراب
رفت لیکن تاب مقاومت با او را نداشت و سهراب :

بزد بر زمینش چویک لخت کسوه بجان و دلش اندر آمد ستوه
« گرد آفرید » دختر « کژدهم » که این ماجرا را دید از کار هجیر خشمگین شد . زره

بپوشید و گیسوان بزیر ترك رومی پنهان کرد . سپس :

فرود آمد از دژ بکردار شیر کمر بر میان باد پایی بزیر
گرد آفرید دلیرانه با سهراب نبرد کرد ولی مرد میدان او نبود ناگزیر روی بر تافت
و بسوی دژ شتایید . سهراب او را دنبال کرد . چون گرد آفرید سهراب را نزدیک دید خود
از سر برگرفت و روی زیبا و موی بلندش آشکار گردید . سهراب که دید چنان گرد
رزمنده ای دختر است :

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آورد گاه
دختر شیر دل با کرشمه و نیرنگ از چنگ سهراب گریخت و به دژ در آمد . در
را ببست و بر باره دژ آمد و روی بسهراب کرد :
بخندید و با او با فسوس گفت که ترکان ز ایران نیابند جفت
ب - گردیه خواهر بهرام چوینه :

آنگاه که بهرام از فرمان خسرو پرویز سر باز زد و طمع پادشاهی داشت نخستین
بار خواهرش « گردیه » او را سرزنش کرد که :

نکوهش مخواه از جهان سربسر نبود از تبارت کسی تاجور
سپس که بهرام در چین بدست « قلون » کشته شد خاقان چین ضمن همدردی با گردیه
رسولی نزد او فرستاد و با نامه ای از او خواستگاری کرد و نوشت :
به از خود ندیدم تورا کدخدای بیارای این خانه من برای
گردیه این زناشوئی را شایسته ندانست . فرستاده خاقان را با فسون باز گردانید
و شبانگاه با پهلوانان بهرام از مرو گریخت و روی بایران آمد .

خاقان ، دلاوری بنام « طورگ » با سپاهی به تعقیب گردیه فرستاد . ایرانیان و
چینیان با هم روبرو شدند و گردیه خود بچنگ طورگ رفت و در نبرد تن به تن :
یکی نیزه زد بر کمر بند اوی که بگذاشت خفتان و پیونداوی
در این جنگ سپاه خاقان از دلیران بهرام شکست خوردند و به چین بازگشتند .
گردیه در ایران « گستهم » خال پرویز را به شوهری پذیرفت اما گستهم و « بندوی » دو
برادر بودند همدست در کشتن هر مزد ساسانی و گستهم خود با خسرو پرویز سر ستیز داشت
پرویز از گردیه چاره جوئی خواست و گردیه در شب گستهم را بکشت :

بکشید بسیار با مرد مست سرانجام ، گویا زبانش ببست
پرویز پادشاه این خدمت گردیه را به شبستان خویش آورد . روزی پرویز از گردیه
خواست که نبرد خود را با طورگ در برابر درباریان نمایش دهد . هفت رزمی بیاراستند

و گردید چنان در برابر خسرو پرویز هنرنمایی کرد که :

بدو مانده بد خسرو اندر شکفت بدان برز و بالا و بازو و کفت^۶

۱۲- انگیزه‌های شکست ایرانیان

الف - در جنگ دارا و اسکندر :

در نخستین پیکار، وضع جوی نامساعد سبب درهم شکستن نیروی ایران گردید :
بیک هفته، گردان پرخاشجوی بروی اندر آورده بودند روی
بهشتم^۲ برآمد یکی تیره گرد بدانسان که خورشید شد لاژورد؛
پوشید دیدار ایران سپاه ندیدند جز خاک آوردگاه
در چنین وضعی سپاه دارا مغلوب شد. در واپسین کارزار، چون ایرانیان از اسکندر
بیمزده بودند چنانکه باید شاه را یاری نکردند :

گرانمایگان زینهاری شدند زواج بزرگی بخواری شدند
چو دارا چنان دید برگاشت^۸ روی گریزان همی رفت با های و هوی
در حال هزیمت دو وزیر خیانتگر دارا، جانوسپار و ماهیار، به امید پاداش اسکندر با
یکدیگر چنین گفتند :

باید زدن دشمنای بربرش (دارارا) و گرا^۹ تیغ هندی یکی بر سرش
دو دستور نمک ناشناس بدین گونه ناسپاسی کردند و شاه را کشتند ولی بزودی
برخلاف آرزو به کیفر رسیدند چه اسکندر برای دلجویی از ایرانیان دستور داد که دودار
برپای دارند :

یکی دار برنام جانوسپار دگر همچنان از در^{۱۰} ماهیار
دو بدخواه را زنده بردار کرد سرشاهکش را نگونساز کرد!
با کشته شدن دارا، دیگر مقاومت ایرانیان درهم شکست.

ب - در حمله تازیان بایران :

۱- رستم فرخزاد، فرمانده سپاه ایران و مأمور مقابله با عرب، بعلت ضعف دربار
ساسانی بچنگ قادسیه خوشبین نبود. با خود می‌اندیشید :

دریغ آن سروتاج و آن تخت و داد! دریغ آن بزرگی و فرو نژاد!
که زین پس شکست آید از تازیان ستاره نگردد مگر بر زبان
رستم در نامه ببرادر خود چنین می‌نویسد :

... که من با سپاهی بسختی درم برنج و غم و شور بختی درم
رهایمی نیابم سرانجام از این خوشا باد نوشین ایرانزمین!

تازیان را پیروز می بیند و نتیجه کار را چنین می اندیشد و چه خوش می گوید :

زادی پدید آید اندر میان
سخنها بکردار بازی بود!

زایران و از ترك و از تازیان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود!

این سالار سپاه چنین می پندارد :

چو بر تخمه ای^{۱۱} بگذرد روزگار

چنان نا امید است که می گوید :

... که این قادسی گورگاه من است

چه سود آید از رنج و از کارزار؟

کفن جوشن و خون کلاه من است!

۲- رستم به جاه و جلال، ز روزیور، اسم و رسم و افتخارات گذشته تکیه می کند ولی

سعد و قاص فرمانده سپاه عرب، به دلیری و جانبازی تازیان متکی است. نمونه ای از نامه

رستم به سعد و قاص :

چه مردی و آیین و راه تو چیست؟

برهنه سپهد ، برهنه سپاه!

نه پیل و نه تخت و نه بارو بنه!

سعد و قاص از «پیروز» فرستاده رستم فرخ زاد، این گونه پذیرایی می کند :

که مانیزه و تیغ داریم جفت

ز رزوز سیم و ز خواب وز خورد!

به من باز گوی این که شاه تو کیست؟

به نزد که جویی همی دستگاه؟

بنانی تو سیری و هم گرسنه

ردا زیر پیروز بکنند و گفت

ز دیبا نکویند مردان مرد^{۱۲}

در گفت و شنید با فرستاده رستم، سخن سعد و قاص از نیروی ایمان است و نامه رستم

را بدین گونه پاسخ می نویسد :

دو عالم به شاهی و شادی و راست ...

نخرم بدیدار يك موی حورا!

سعد و قاص نیز رسولی به نزد رستم فرخ زاد گسیل داشت. ببینیم رستم از فرستاده

اگر شاه پذیرد این دین راست

همه تخت و تاج و همه جشن و سور

سعد چگونه پذیرایی می کند :

... ز زربفت چینی کشیدند نخ

نهادند زرین ، یکی پیشگاه

بیاورد از ایرانیان شصت مرد

بزر بافته ، جامه های بنفش

همه طوقداران بسا گوشوار

سپاه اندر آمد چو مور و ملخ!

نشست از برش پهلوان سپاه

سواران و شیران روز نبرد

بپای اندرون کرده زرینه کفش!

سرا پرده آراسته شاهوار

باید دید این تجمل در دیده «شعبه مغیره» فرستاده سعد و قاص چگونه جلوه ای

دارد :

بیامد ، بر آن جامه نهاد پای

چو شعبه بدهلیز پرده سرای

همی رفت برخاک بر، خوارخوار^{۱۲} ز شمشیر کرده یکی دستوار^{۱۱}
 نشست ز بر خاک و کس را ندید سوی پهلوان سپه فنگرید!
 رستم بناگزیر خوش آمد گفت ولی شعبه مغیره او را بدین گونه پاسخ داد:
 برستم چنین گفت کای نیک نام اگر دین پذیری عليك السلام

این قسمت شاهنامه از بهترین و حساس‌ترین قسمت‌هاست که فردوسی احساسات میهنی خود را به نیکوترین وجهی بیان می‌دارد. در این ابیات فردوسی تأیید می‌کند که پیروزی عرب در اثر ضعف حکومت ساسانی، تجمل‌پرستی ایرانیان و بی‌ایمانی بود در مقابل اعراب گرسنه، مؤمن و ازجان گذشته.

- ۱- ماندن در معنی متعددی یعنی گذاشتن
 ۲- یعنی در کینه خواهی از ایرانیان کام نیافت ۳- یعنی چنانکه شنیدم
 ۴- یعنی یازده پهلوان. این یازده نفر هر کدام بایک نفر تورانی از سران سپاه نبرد کردند و ایرانیان پیروز بودند ۵- گذاشتن در معنی متعددی - یعنی گذر کردن
 ۶- گفت = قلب کتف ۷- یعنی هشتم روز، حذف محدود ۸- برگاشت
 متعددی برگشت یعنی برگردانید ۹- اگر بمعنی یا ۱۰- از در یعنی سزاوار و شایسته
 ۱۱- تخرمه بمعنی نژاد ۱۲- یعنی مردان دلیر، اضافه اسم بخود اسم برای بیان کمال معنی ۱۲- تکرار قید - بی‌اعتنا ۱۴- دستوار (دست + وار) یعنی عصا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

ارتقاء باید تدریجی باشد

کهی را که خواهی همی کرد مه بزرگیش جز پایه پایه مبنه
 اگر بیحسابش بزرگی دهی نه قدر تو داند، نه قدر مهی
 منسوب فردوسی طوسی